

بازی شیطانی

نوشته روبرت دریفوس

ترجمه فروزنده فرزاد

افغانستان

از هر سو بر این حریق دامن گیر هیزمی افزودند

تزو بهره گیری از اسلام برای فروپاشاندن اتحاد شوروی در سال ۱۹۷۹ عینیت یافت. ایالات متحده، پاکستان و عربستان سعودی، بطور رسمی جهاد اسلامگرایان را علیه دولت کابل تدارک دیدند و اینگونه اتحاد شوروی را به اشغال افغانستان برانگیختند و نطفه ی جنگ داخلی ده ساله را در افغانستان بستند. از دیدگاه برژینسکی، جنگ افغانستان دو مساله را با هم درآمیخت. نخست، ایده ی "کمر بند اسلامی" در آسیای جنوب غربی بعنوان سدی در برابر اتحاد شوروی؛ همانگونه که "فواز جرجس"، نویسنده ی کتاب "آمریکا و اسلام سیاسی" می نویسد:

"بگفته ی برژینسکی، جلوگیری از کمونیسم شوروی ما را بر آن می دارد تا از هر آنچه مایه ی چند دستگی و انشقاق در اپوزیسیون اسلامی می شود، دوری گزینیم، از آن میان است مواجهه ی نظامی آمریکا و ایران: 'به نظرم شکل دادن به ائتلافی اسلامی ضد شوروی، اکنون بیش از پیش مهم است.' همچون دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، ایالات متحده در اندیشه ی استفاده از اسلام ضد جنبش های رادیکال و سکولار و متحد آنها یعنی اتحاد شوروی بود. اکنون سران دولت کارتر، فرصت های مناسبی در همکاری با خیزش اسلامی پیش روی خود می نگرند و امیدوارند از کارایی مادی و ایدئولوژیکی آن علیه توسعه طلبی اتحاد شوروی بهره گیرند. درسهای دو دهه ی ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، زمانی که سلاح ایدئولوژیک اسلام در ستیز با ناسیونالیسم پان عرب سکولار بکار گرفته شد، در ذهنیت سطوح بالای حاکمیت ایالات متحده مانده بود."

و دومین وجه نمایان این نقشه ی استراتژیک، بکار بستن نگرش بنیگسن — برژینسکی برای سازماندهی اسلام علیه "نقاط ضعف" بالقوه ی مسکو در آسیا بود.

اسلامگرایان افغان با وجود آغاز دریافت کمک از ایالات متحده، هیچ جا نیروی غالب نبودند. بسی پیش از ۱۹۷۹، راستگرایی اسلامی نیرویی بالقوه در افغانستان بود و از دهه ی ۱۹۵۰، با چپ مترقی و نیروهای سکولار در دولت کابل در ستیز بود. تماس آمریکا با اسلاميون بنيادگرای وابسته به اخوان المسلمین در افغانستان دست کم به سالهای آغازین دهه ی ۱۹۵۰، و پشتیبانی ایالات متحده از جنبش سیاسی راستگرایی اسلامی به سال ۱۹۷۳ باز می گردد.

هرچند سیا در افغانستان، حضور پررنگی در دهه های آغازین جنگ سرد نداشت، این سازمان از کانال دفاتر "بنیاد آسیا" — سازمان وابسته به سیا — تیمی به این کشور فرستاد. در میانه ی دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، "بنیاد آسیا" حمایت بی شائبه یی از دانشگاه کابل کرد و پروژه های بسیاری درباره ی سازماندهی جامعه ی مسلمان افغانستان داشت. بگفته ی "جان بنیگان" و "رز بنیگان"، افراد بنیاد آسیا در خلال دهه ی ۱۹۶۰ در پاکستان و افغانستان که سالیان دراز در خدمت این بنیاد بودند، "بنیاد آسیا" به "موسسه ی پژوهش اسلامی لاهور" در پاکستان برای انتشار فرهنگ جامع اسلامی بزبان اردو یاری رساند. جان بنیگان می گوید: "ما همچنین، با دانشکده های الهیات دانشگاههای بزرگ تماس داشتیم." بنیگان ها در پاکستان و نیز افغانستان با گروههای دانشجویی ضد سازمانهای دانشجویی هوادار شوروی همکاری می کردند. او می گوید: "دانشجویان هدف نخست ما بودند." رز بنیگان می افزاید که، بنیاد آسیا در افغانستان با خانواده ی مجددی، روحانی سرشناس اسلامی و نیز وزارت عدلیه که چندی در اداره ی مجددی بود، روابطی استوار ساخت. بنیاد آسیا، همچنین، شفیق کماوی، قائم مقام وزیر عدلیه را به سمینار هنری کیسینجر درباره ی امور بین المللی در دانشگاه هاروارد فرستاد. او می گوید: "بیشتر کارمندان وزارت عدلیه و از آن میان مشاور حقوقی و رابط بنیاد آسیا، آخوند بودند."

بدلیل اولویت پایین افغانستان در گستره ی سیاست خارجی ایالات متحده، میزان تماس های سیا با اسلامگرایان افغان در دهه ی ۱۹۶۰، و پیش از آن، روشن نیست. یکی از شخصیت های ارشد سیا می گوید: "در ۱۹۵۷، هنگامی که در افغانستان بودم، هواداری از شوروی آشکار بود. از من خواستند میزان حضور شوروی را در افغانستان دریابم زیرا آیزنهاور در پی دانستن اهمیت استراتژیک افغانستان برای واشنگتن بود." نتیجه حاکی از اهمیت کم افغانستان بود. او می افزاید: "به نظر ما افغانستان چندان مهم نبود. هر چند که شوروی آن را در اختیار گرفته بود، خطری برای ما نداشت." با این همه حضور بنیاد آسیا در افغانستان که شامل دو یا سه کارمند دائم و احتمالاً شماری رایزنان و مستشاران آمریکایی بود، ادامه یافت.

در دهه ی ۱۹۶۰، جنبش اسلامی افغانستان آرام آرام روند سیاسی شدن پیش گرفت. هرچند محافظه کاری، شیوه ی زندگی سنتی و نقش برجسته ی اسلام، همواره مختصات جامعه ی افغان بوده، تا پیش از دهه ی ۱۹۶۰ اسلام در افغانستان بیشتر چهره یی پارسامنش و کمتر سیاسی داشته است؛ اسلام بگونه یی ایمان محور و نه باوری سیاسی-اجتماعی در اذهان بود. اما بر اثر نفوذ مذهب و نیروهای روشنفکری خارجی — بویژه اخوان المسلمین مصر و جماعت اسلامی پاکستان و سازمانهای بین المللی اخوان المسلمین به رهبری سعید رمضان در ژنو — اسلام در افغانستان دگرگونی بنیادین با ماهیت سیاسی و ستیزگرانه ضد کمونیستی یافت. رفته رفته، روحانیون و سازماندهندگان برجسته ی اسلامی افغان از مصر، جایی که با میراث داران جنبش حسن البناء در تماس بودند، به افغانستان بازگشتند. بگفته ی "اولیور روی"، شرق شناس برجسته ی فرانسوی و کارشناس اسلام در افغانستان، آغاز اسلام سیاسی در افغانستان با محفلی نیمه مخفی به نام "اساتید"، گره خورده است. این گروه پس از پژوهش در دانشگاه الازهر قاهره و تماس با اخوان المسلمین در افغانستان رخ نمودند. این جنبش در ۱۹۵۸ زمانی که یک عالم مذهبی در برابر محمد داود خان، از بستگان محمد ظاهرشاه و رهبر آینده ی جمهوری افغانستان ایستاد، در قالب ائتلافی منسجم در آمد. بسیاری از اسلامگرایان دستگیر و سازمانهای نوپا ناگزیر از فعالیت پنهان شدند. اسلاميون خویش را جماعت اسلامی نامیدند.

تا میانه ی دهه ی ۱۹۶۰، جماعت اسلامی و شاخه های آن پیرو سازمانهای اسلامی مصر، پاکستان، عراق و دیگر نقاط بودند، بویژه در تاختن به دانشجویان چپگرا و کمونیست و تهدید خشونت آمیز رقبای سیاسیشان همان رویه را داشتند. آنها با هدایت کسانی که در ۱۹۷۹ در زمره ی ذینفعان بخشش های سیا قرار گرفتند، آشکارا عامل تحریکات سیاسی و ایجاد آشفتگی بودند. روی می نویسد:

"**محل اساتید** به شدت بر شاگردانش اثر گذار بود، چنانکه در ۱۹۶۵، سال تاسیس حزب کمونیست، دانشجویان اسلامگرا آشکارا با پخش جزواتی با عنوان... "تراکت جنگ مقدس"، تظاهرات می کردند. سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۲، سالهای آشوب و آشفتگی در دانشگاههای کابل بود... آنها شدیداً ضد کمونیسم بودند و بیشتر درگیریها و مواجهه های خشونت آمیز میان آنها و مائوئیست ها روی می داد. هر چند در آغاز شمار کمونیست ها بر اسلامگرایان برتری داشت، نفوذ اسلاميون پیوسته فزونی می گرفت، چنانکه در انتخابات دانشجویی ۱۹۷۰ اکثریت یافتند."

پیام های محرمانه ی وزارت خارجه از سفارت ایالات متحده در کابل به تاریخ ژوئن ۱۹۷۰ و پس از آن، رهبری مذهبی افغانستان و بویژه خانواده ی روحانی مجددی ها را نیرویی توانا و فعال تصویر می کنند و نتیجه می گیرند که تحریکات ملایان "چپ ها را دست کم در مناطق روستایی عقب نشانده است" و "برای نخستین بار پس از سالها، محافظه گرایی مذهبی آشکارا نشان داده که اپوزیسیون دولت است." یک افسر سیاسی سفارت می نویسد: "گزارشهای اطمینان بخشی از ادامه ی مبارزه ی ملایان در استانهای مختلف رسیده است. اینجا، در کابل برای شعله ور نگه داشتن آتش شور و شوق مذهبی در میان بازاریان، تلاشهایی می شود. مدت ها مشخص نبود که ستیزه گری روحانیت تا این میزان توانمند باشد."

"عبد الرسول سیاف" از طلایه داران رهبری جنبش اسلامی افغانستان در آغاز دهه ی ۱۹۷۰ بود. سازمان وی با اخوان المسلمین و عربستان سعودی؛ برهان الدین ربانی؛ و گلبدین حکمتیار و همه ی نیروهای اصلی جهادی در دهه ی ۱۹۸۰ مرتبط بود. بگفته ی روی: "سیمای آشکار فعالیت جنبش سیاف در قالب سازمان "جوانان مسلمان" و وجه

پنهان آن در میان محفل 'اساتید' بود. "رهبر 'اساتید' و کسی که سازمان نیمه مخفی "جوانان مسلمان" را هدایت می کرد، پروفیسور "غلام محمد نیازی"، هیات علمی دانشکده ی الهیات دانشگاه کابل بود. دانشگاه کابل از کانال "بنیاد آسیا"، تحت حمایت مادی سیا بود. در ۱۹۷۲، ربانی، سیاف و در آینده حکمتیار شورای رهبری جنبش را ایجاد کردند و حکمتیار نظارت بر شاخه ی نظامی آن را عهده دار شد. سازمان بصورت هسته های ۵ نفره کار می کرد و در سالهای پسین، در خلال دهه ی ۱۹۷۰، — اینبار نیز پس از پیاده شدن چنین الگویی بوسیله ی اخوان المسلمین در مصر و پاکستان — به نفوذ در ارتش و جاسوسی آغازید. بر پایه ی اسناد خارج شده از طبقه بندی محرمانه ی ایالات متحده، در سال ۱۹۷۲ یکی از اعضای "جوانان مسلمان" بارها با یک آمریکایی برای درخواست کمک دیدار کرده است و در این دیدارها "مشروحا فعالیت های ضد کمونیستی گروهش را بر شمرده" (از آن میان قتل چند تن از "چپگرایان") و خواستار کمک پنهان ایالات متحده برای خرید ماشین چاپ شده است. اما برای کمک مستقیم سیا خیلی زود بود و اینچنین کارمندان سفارت با وجود ابراز همراهی با اهداف گروه، درخواستشان را رد کردند.

از این پس، سیا نقش فعالتری در پیوند با اسلامگرایان افغان نشان داد. پیشتر، مساعدت سیا نسبتا کم بود و بیشتر از کانال بنیاد آسیا، متوجه دانشگاه کابل و نیروهای اسلامی با سابقه میشد. اما در ۱۹۷۳، محمد داود خان — به یاری کمونیست ها — ظاهرشاه را سرنگون و جمهوری افغانستان را پایه نهاد. جنبش اسلامی افغانستان، آشکارا چهره ی اپوزیسیون داود خان را بخود نگرفت. آنها بزودی دوستان زیادی در خارج یافتند.

سیا، پاکستان — در آغاز برهبری ذوالفقار علی بوتو و سپس ژنرال اسلامگرا، ضیاء الحق — و نیز شاه ایران، بی درنگ برای به زیر کشیدن دولت نوپای افغانستان همراه شدند. هنوز سالها تا اشغال افغانستان بدست اتحاد شوروی و جهاد آمریکایی دهه ی ۱۹۸۰ مانده بود اما جنگ نا مقدس اسلامی در سرزمین خشک افغانستان، با شراکت کامل سیا، شتابان پیش می آمد. سالها بعد، یکی از شخصیت های دولت پاکستان در

دوره ی نخست وزیری دختر ذوالفقار علی بوتو، همکاری فوری سیا پس از کودتای ۱۹۷۳ داود خان را با اسلامگرایان افغانستان تصدیق کرد. آمده است که: "نصیر الله بابر، مشاور ویژه ی بی نظیر بوتو، نخست وزیر پاکستان، در مصاحبه یی به تاریخ آوریل ۱۹۸۹، کمک مالی ایالات متحده به ستیزه جویان افغان را از ۱۹۷۳ و نیز قرار گرفتن گلبدین حکمتیار، رئیس [حزب اسلامی] 'زیر چتر' آمریکا را، چندین ماه پیش از دخالت نظامی اتحاد شوروی، فاش کرد."

"دیگو کوردوز" و "سلیگ هریسون"، بر پایه ی اسناد منتشر شده ی آرشیو شوروی، تلاش ایالات متحده ی آمریکا، ایران، عربستان سعودی و پاکستان را برای سازماندهی راست اسلامی در افغانستان علیه اتحاد شوروی با جزئیات شرح داده اند:

"اوایل دهه ی ۱۹۷۰، بهای نفت به دلیل جاه طلبی محمدرضا شاه پهلوی برای بازپس راندن نفوذ اتحاد شوروی در کشورهای همسایه و برپایی امپراتوری مدرن ایران افزایش یافت...از آغاز ۱۹۷۴، شاه مصمم بود تا کابل را به در حیطه ی اقتصادی و امنیتی با مرکزیت تهران و گرایش به غرب بکشد. حیطه یی که، هند، پاکستان و شیخ نشین های خلیج فارس را در بر می گرفت...ایالات متحده از این سیاست بعنوان بخشی از همکاری و شراکت با شاه در پهنه ی اقتصادی و امنیتی و نیز در راستای سیاستهای پنهانش در آسیای جنوب غربی پشتیبانی کرد."

هدف همکاریهای هماهنگ ایالات متحده — ایران که از سوی عربستان سعودی و پاکستان نیز حمایت شد، تقویت راستگرایان و محافظه کاران در دولت میانه رو داود خان برای خارج کردن افغانستان از مدار اتحاد شوروی بود. بگفته ی کوردوز و هریسون:

"ساواک و سیا دست به دست هم دادند؛ در این راستا گاه با گروههای بنیادگرای اسلامی افغان نیز که در اهداف ضد شوروی هم رای بودند و هر یک شیوه ی خویش داشت، کم و بیش همدستی داشتند. بنیادگرایان افغان بنوبه ی خویش با اخوان المسلمین مصر و رابطه العالم الاسلامی (اتحادیه جهانی مسلمانان) که راست آیینی وهابیت سعودی را نمایندگی می کرد، در ارتباط بودند. به مجرد اینکه بهای نفت سر به

آسمان گذاشت، سیل گروههای بنیادگرای عرب با پشتوانه ی مالی، بسوی افغانستان روان شد. این گروهها نیز همچون ساواک جاسوسانی برای شناسایی سمپاتهای کمونیست در دولت افغانستان و ارتش به خدمت گرفتند."

نویسندگان به این نکته نیز اشاره می کنند که ساواک ایران، جنگ افزار و کمک مالی به گروههای افغان که با اسلاميون راستگرا می رساند، رئیس سازمان امنیت پاکستان (ISI) نیز، برای ضربه زدن به دولت افغانستان به این گروهها کمک می کرد. "ساواک، سیا و جاسوسان پاکستان، در چندین کودتای ناکام که در سپتامبر و دسامبر ۱۹۷۳ و ژوئن ۱۹۷۴ بوسیله ی بنیادگرایان، علیه داود خان انجام شد، با همدیگر همکاری داشتند."

در ۱۹۷۵، اسلامگرایان افغان خویش را آماده ی شورشی همه جانبه علیه داود خان یافتند. داود خان هنوز اتحاد نیم بندی با کمونیست ها داشت. قیام اسلاميون سرکوب شد و بسیاری از شورشیان دستگیر و اعدام شدند و کسانی چون حکمتیار و ربانی، به تبعید گریختند. بیشتر تبعیدیان به پاکستان رفتند تا از پشتیبانی سرویس جاسوسی نظامی این کشور برخوردار شوند. در چهار سال آینده، سازمان امنیت پاکستان روابط گونه گونی با شورشیان افغان و بویژه هسته ی اسلامی آن استوار کرد. تحلیل محرمانه ی وزارت خارجه درباره ی بحران افغانستان در ۱۹۷۵ که به طور خاص با اخوان المسلمین و سازمان امنیت پاکستان مرتبط بود، می گوید:

"آنچه در غبار بگفته ی برخی، دخالت پاکستان، ناپدید شد این واقعیت است که داود خان جلوه گری اسلام 'بین المللی' را فرو نشانده است. رهبران افغانی شورشیان، افزون بر اینکه گفته می شود، بوسیله ی پاکستانی ها اجیر شدند، بنا به گزارشاتی، اعضای...اخوان المسلمین بودند و این جمعیت بخشی از گروه بزرگتری است که با ژنرال جیلانی، رئیس سازمان امنیت پاکستان به توافق رسیده اند."

اما در افغانستان، سستی **داود خان** او را **زیر فشار آمریکا، شاه ایران و پاکستان به راست لغزاند**. داودخان در سالهای ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۸، کاملاً از حامیان چپ خویش

گسست و ارتش و بنیادهای محافظه کار افغانستان را در آغوش کشید. در ۱۹۷۶، داود خان با محمدرضا شاه و بوتو، نخست وزیر پاکستان، دیدار کرد و در پی آن افسران راستگرا و رهبران غربگرا را به مناصب حساس و کلیدی گمارد. در ۱۹۷۸، جوخه های مرگ دولت افغانستان، ترور رهبران چپگرا و کمونیست را آغاز کرده بودند و اینچنین دولت کابل از چپ ها و کمونیست ها پاکسازی شد. آرام آرام، قدرت داودخان به دسته یی کوچک از فرامحافظه کاران و ارتشیان محدود شد. بگفته ی کوردوز و هریسون پس پرده، ساواک، متحدان عربستان در اتحادیه جهانی مسلمانان و اخوان المسلمین قدرت را اداره می کردند. بحران افغانستان در آوریل ۱۹۷۸ با کودتای نورمحمد ترکی، کمونیست هوادار شوروی، که پیمان دوستی با اتحاد شوروی امضاء کرد، حدت یافت. راست اسلامی با حمایت سازمان امنیت پاکستان به تروریسم گسترده یی علیه افغانهای دانش آموخته و سکولار آغاز نهاد و به شیوه ی "پل پت"، **صدها آموزگار و کارمند دولتی** را ترور کرد.

با توجه به شمار زیادی از مکاتبات وزارت خارجه و سفارت، ایالات متحده به خوبی از وابستگی سازمانهای افغانی مجری تروریسم ضد شوروی، به اخوان المسلمین آگاه بوده است. نمونه ی نخست، جلسه ی سنتو در ۱۹۷۸ است که میگوید: "تهدید جدی برای دولت جدید از سوی قبائل و گروههایی مانند اخوان المسلمین است." تحلیل دیگری در آوریل ۱۹۷۹ بیان می دارد که "برخی در اپوزیسیون مذهبی سرانجام با اخوان المسلمین بهم می آمیزند." یکی از کارمندان سفارت در سند مفصل دیگری به تاریخ ژوئن ۱۹۷۹ با عنوان "شرایط کنونی قیام افغانستان" می گوید: "همه ی استانهای مرکزی، شرقی و غربی زیر سلطه ی شورشیان در آمده اند." و در ادامه شورشیان را "با نامهای گوناگونی چون مجاهدان [و] اخوان المسلمین می شناسند." این سند بدون شرح و تفسیر از قول دولت افغانستان، اپوزیسیون را "ملایان انگلیسی" می خواند.

در این دوره، که انقلاب ۱۳۵۷ ایران نیز رخ داده است، پیوندهای پاکستان با اسلامگرایان افغان و نیز اسلاميون پاکستان استوارتر نیز شد. ژنرال ضیاء الحق در پاکستان رژیم بر پایه ی قوانین اسلامی پایه نهاد و مشوق رشد گروههای اسلامی

برهبری ابوالاعلی مودودی شد. آنگاه که آیت الله خمینی در ایران سرگرم ایجاد جمهوری اسلامی خویش بود، برژینسکی و سیا نیز، در افغانستان ارتشی از اسلاميون راستگرا پديد می آوردند. تلاش برژینسکی پیاده کردن دیدگاه بنیان برافکن بنیگسن مبنی بر استفاده از شمشیر اسلام ضد اتحاد شوروی بود.

سپاه اسلامی برژینسکی و کیسی

برژینسکی در مصاحبه یی در سال ۱۹۹۸ با "نول ابزواتور"، که بارها از آن نقل قول شده است، راز آغاز کمک سیا به مجاهدان افغان را، **پیش از ورود شوروی به این کشور** و نه تنها پس از آن، فاش کرد. برژینسکی می گوید:

"بر پایه ی اسناد رسمی کمک سیا به مجتهدان افغان در دهه ی ۱۹۸۰ و به عبارتی پس از اشغال افغانستان به دست ارتش شوروی در ۲۴ دسامبر ۱۹۷۹ بوده است. اما واقعیت یکسره دیگر است، آنچه یی که تا کنون به شدت پنهان شده است؛ در جولای ۱۹۷۹، کارتر نخستین دستورالعمل کمک های سری به مخالفان ضد شوروی رژیم کابل را امضاء کرد. و من هر روز یادداشتهایی برای کارتر می نوشتم مبنی بر اینکه به باور من این کمکها، شوروی را به دخالت نظامی در افغانستان وا می دارد."

اما پس پرده ی این راز، باز راز دیگری نهفته است و آن **همداستانی** ایالات متحده با راستگرایی اسلامی در افغانستان و خاورمیانه به درازای دهه ی ۱۹۷۰ است. افزون بر این، بی گمان جنگ مقدس افغانها نه در دهه ی ۱۹۸۰ که کمکهای سیا بطور رسمی بسوی اسلاميون سرازیر گشت، بلکه در ۱۹۷۸، آنگاه که راستگرایی اسلامی افغان با کمک سازمان امنیت پاکستان در شمال شرق افغانستان سر به طغیان گذاشت، آغاز شد. در مارس ۱۹۷۹، نیمه ی غربی افغانستان بویژه ایالت نشین بزرگ هرات، که در همسایگی ایران است، دستخوش شورش شد. یک سازمان اسلامی بشدت افراطی که با یکی از فرماندهان ارتشی بنام **تورن اسماعیل** پیوند داشت و جمهوری اسلامی ایران نیز حامی آن بود بسیاری از شخصیت های دولت افغانستان را بقتل رساند. بسیاری از

مشاوران روسی و خانواده شان تا آستانه ی مرگ زخمی شدند. این هنگام، ایالات متحده روابط خویش را با نظامیان و دستگاه جاسوسی و امنیتی ایران نگه داشته بود و با دولت جدید ایران و نخست وزیر آن بازرگان تماس داشت و سازمان سیا اطلاعاتی درباره ی اتحاد شوروی، عراق و تحولات افغانستان در اختیار ایران می گذاشت. این همکاریها تا حادثه ی گروگانگیری کارمندان سفارت آمریکا در تهران بوسیله ی طرفداران خمینی در دسامبر ۱۹۷۹ ادامه یافت.

در مارس ۱۹۷۹، سازمان سیا نخستین پیشنهاد رسمی خود را برای کمک به اسلامگرایان افغان که با شورش در هرات همزمان بود، کامل کرد. بگفته ی گیتس، "برخی در سیا عقیده داشتند که حضور شوروی در افغانستان سبب برانگیخته شدن احساسات مسلمانان و اعراب، ضد شوروی خواهد شد." و نه تنها آن، بلکه بگفته ی گیتس، عملاً سودمندی دیگری برای آمریکا داشت و آن برپایی تجهیزات جاسوسی بود که تا پیش از انقلاب ایران در شمال این کشور مستقر شده بود. آغاز ۱۹۷۹، با کمک های فراوان و پنهان ایالات متحده به مجاهدان همراه بود. عربستان و پاکستان نیز خواهان دخالت هر چه بیشتر آمریکا بودند. "در عربستان سعودی یکی از افسران ارشد...پیشگام امر عقب نشاندن شوروی در افغانستان بود و اعلان داشت که دولت متبوعش، بطور رسمی از ایالات متحده برای شورشیان درخواست کمک کرده است. "هر چند برخی تحلیلگران آمریکایی و شماری از افراد سیا بر این باور بودند که حمایت مستقیم آمریکا از شورشیان افغان سبب حمله ی اتحاد شوروی به پاکستان و مواجهه ی جهانی اتحاد شوروی و آمریکا می شود، دولت ایالات متحده همچنان به راه خویش می رفت. سیا با عربستان سعودی و پاکستان برای ارسال کمک به شورشیان افغان تماس گرفت و همانگونه که برژینسکی بروشنی گفت، کارتر در جولای ۱۹۷۹ نخستین دستور ارسال کمک هایی از قبیل تجهیزات مخابراتی را به اسلاميون راستگرای افغان امضاء کرد.

برژینسکی در مصاحبه با "نول اوبزرواتور" می پذیرد که تمام مدت، هدف وی تحریک شوروی به دخالت نظامی بوده است، هر چند که دخالت نظامی اتحاد شوروی

آمریکاییان را شوکه کرد. برژینسکی می گوید: "ما شوروی ها را به دخالت نظامی در افغانستان وادار نکردیم بلکه تعددانه شرایط را چنان آماده کردیم تا احتمال آن را بالا ببریم." وقتی از برژینسکی پرسیده می شود که با نگاه به گذشته آیا پشتیبانی از خیزش بنیادگرایی اسلامی و تجهیز آنها با سلاح و آموزش های نظامی که تروریسم آینده را پروراند، برای وی پشیمانی به بار آورده است، پاسخ می دهد:

"از منظر تاریخی کدام مهمتر است؟ پیدایش طالبان یا فروپاشی امپراتوری شوروی؟ تحریک مسلمانان یا آزادی اروپای مرکزی و پایان جنگ سرد؟"

برژینسکی در ۱۹۷۹ به کارتر گفت: "اکنون جنگ ویتنامی را به اتحاد شوروی هدیه می کنیم."

تا پایان سال ۱۹۷۹، بیش از سه چهارم افغانستان در طغیانی آشکار بود. درست پیش از کریسمس، ارتش سرخ برای دفاع از دولت محاصره شده ی افغانستان، این کشور را اشغال کرد. یکی از ویژگیهای **جهاد آمریکایی** در افغانستان این بود که از آغاز ایالات متحده، دست سازمان امنیت پاکستان و ژنرال ضیاء الحق را در کنترل ارسال محموله های کمکی به مجاهدان افغان باز گذاشت. "استیو کول"، ژورنالیست و نویسنده ی کتاب "جنگ ارواح" درباره ی جهاد افغانستان، می نویسد: **"ضیاء الحق بر جنگ افزارها و کمک های مالی نظارت داشت. او اصرار داشت که هر دلار و سلاح آمریکایی باید از کانال پاکستان برای مجاهدان فرستاده شود و او تصمیم می گیرد که کدام گروه چریکی از آن برخوردار شود....سیا با وجود اختلاف نظر، تصمیم سازمان امنیت پاکستان را پذیرفت."** شاهزاده ترکی الفیصل، وزیر اطلاعات وقت عربستان، در واشنگتن با برژینسکی و سران سیا دیدار کرد و تضمین کرد که هر دلار ارسالی آمریکا صرفاً برای کمک به مجاهدان افغان فرستاده شود.

آنچه در دهه ی ۱۹۸۰ از دیدگان پنهان بود، همدستی سازمان امنیت پاکستان، ژنرال ضیاء الحق و اسلامگرایان پاکستان از یک سو و پیوند دولت عربستان و شبکه های خصوصی از سرویس امنیتی عربستان تا اتحادیه جهانی مسلمانان و اسامه بن لادن از

سوی دیگر بود. عربستان سعودی و پاکستان سالها با هم روابط نزدیک داشتند، از آن میان پیوندهای نظامی و گسیل سربازان پاکستانی و مزدوران این کشور برای محافظت از خاندان سلطنتی عربستان و آموزش نیروهای این کشور بود. "شیرین هانتر" می نویسد: " برای نمونه، افسران ارتش پاکستان، نظامیان سعودی و شیخ نشین های خلیج را آموزش می دادند. ژنرال ضیاء الحق، یکی از این افراد بود." افزون بر این، در خلال دهه ی ۱۹۷۰، بویژه در سالهای ۱۹۷۳-۷۴ که افزایش بهای نفت اوپک خزانه ی پاکستان را تهی کرد، بوتو و ضیاء الحق به کمک های مالی عربستان دلگرم بودند و کمک سعودی ها با مسائل سیاسی گره خورده بود. رشد اسلامگرایی در پاکستان بهایی بود که باید اسلام آباد در ازای کمک سعودی ها می پرداخت.

برای ایالات متحده، اتحاد عربستان و پاکستان سودمند بود، زیرا هر دو کشور متحدان وفادار آمریکا در ستیز با اتحاد شوروی بودند. این واقعیت که هم عربستان و هم پاکستان انگیزه های پنهان و نقشه های بلندپروازانه ی خویش را داشتند، از نگاه دولتهای کارتر و ریگان که به هر بهایی، خواهان زمینگیر شدن شوروی در مردابی خونین در افغانستان بودند، نادید انگاشته شد. پاکستان همواره نگران رقیب دیرینه اش، هند، افغانستان را عمق استراتژیک و متحدی برای خویش در شبه قاره در برابر دهلی نو می دید و ژنرال ضیاء الحق در رویای **"پاکستانی بزرگتر"** بود. عربستان سعودی نیز منافع خویش را پی می گرفت و جنگ افغانستان را از منظر گسترده تر رقابت با ایران که رژیم شیعی نوپدید آن تهدیدی برای عراق و شیخ نشین های خلیج بود، می نگریست. افغانستان و آسیای میانه، از نگاه عربستان، میدان مبارزه با ایران بود و ریاض برای تضعیف ایران در پی تقویت راست آیینی وهابی سنی در افغانستان و فراتر از آن بود.

برژینسکی و سپس بیل کیسی، محور پاکستان — عربستان را زیر چتر خود گرفتند. اما این دو کشور ماموران خویش را در افغانستان داشتند.

گلبدیین حکمتیار، ستیزه جوی اسلامی، در راس رهبری گروهی با نام حزب اسلامی، نماینده ی پاکستان در افغانستان بود. شهرت حکمتیار بواسطه ی تعصب فراوان و ددمنشی وی بود:

"گلبدیین نزد ضیاء الحق و سازمان امنیت پاکستان عزیز بود. حکمتیار نیز، همچون دیگر رهبران مجاهد افغان، از آغاز دهه ی ۱۹۷۰ یعنی زمانی که پاکستان پنهانی از دانشجویان بنیادگرای دانشگاه کابل که علیه نفوذ شوروی در دولت افغانستان شورش می کردند، حمایت می کرد، با سازمان امنیت پاکستان همکاری داشت. آن هنگام حکمتیار پیامد موج رادیکالیسم اسلامی نوپدید در گستره ی جهانی بود. بر پایه ی گفته های بسیار، **حکمتیار مسوول پاشیدن اسید به صورت بسیاری از زنان افغانی است که به زعم وی پوشش مناسب اسلامی نداشتند.**"

حکمتیار پوست زندانیان را زنده زنده میکند و آنها را بسختی شکنجه می داد؛ این تخصص ویژه ی او بود. "صبغت الله مجددی"، اسلامگرای کمتر افراطی، حکمتیار را "**هیولای واقعی**" نامیده است. اما چارلز ویلسون، نماینده ی جمهوری خواه تگزاس که مدافع همیشگی جهاد افغانستان در کنگره بود، می گوید که ضیاء الحق " پشتیبان حکمتیار بود زیرا ضیاء الحق جهان را میدان نبرد میان مسلمانان و هندوها می دانست و می پنداشت حکمتیار او را در راستای برپایی نهادی پان اسلامیستی در برابر هند یاری می کند."

حزب اسلامی حکمتیار یکی از شش تا هشت حزب افغانی تشکیل دهنده ی جهاد ضد شوروی بود. "حزب اسلامی" بزرگترین این احزاب و به داشتن جنگجویان درنده خو شهره بود، همین ویژگی سیا را برای کمک به آنها ترغیب می کرد. یکی از افسران ناظر بر جهاد افغانستان در سیا می گوید: "در آغاز تصور نمی کردیم که بتوانیم شورویها را شکست دهیم. اما باید تا می توانستیم از روسها می کشتیم و حکمتیار کسی بود که به نظر می رسید بخوبی می توانست از عهده ی این کار برآید." سنگدلی عریان او نکته ی مثبت برای سیا بوده است. کول می گوید: "کارمندان سیا در بخش خاور نزدیک،

که پروژه ی افغانستان را پیش می بردند، حکمتیار را **قابل اعتمادترین** متحد خویش می دانستند. افسران سیا اینگونه به خود قوت قلب می دادند که حکمتیار، دست کم می دانست دشمن کیست." حکمتیار از دید کسانی چون کیسی و برژینسکی که در رویای خویش افغانستان را کلید تضعیف اتحاد شوروی در جمهوریهای مسلمان نشینش می دانستند، از این جنبه مناسب می نمود که می توانست دامنه ی جنگ را فراتر از افغانستان، بگسترده. بگفته ی "فیلیپ دیرو"، حکمتیار "می گفت که حملات چریکی را با آزاد کردن سرزمین های مسلمان نشین بخارا، تاشکند و دوشنبه، تا آنسوی رودخانه ی آمودریا در عمق جمهوریهای آسیای میانه پیش می برد."

و اما نماینده ی عربستان در افغانستان کسی نبود مگر عبد الرسول سیاف، رهبر اخوان المسلمین افغانستان. با گذشت جنگ، حکمتیار و سیاف بیشتر بعنوان رهبران افغان سپاه جنگجویان خارجی و عمدتاً عرب که گله وار برای پیوستن به جهاد، به افغانستان سرازیر شده بودند، شناخته می شدند. تا پیش از پایان دهه ی ۱۹۸۰، این به اصطلاح عرب — افغان تبارهای جنگ افغانستان، رهبران گروههای تروریست اسلامی در مصر، الجزایر، عربستان سعودی، عراق و دیگر نقاط چون چین و ازبکستان شدند. حکمتیار و سیاف هر چند که با هم متحد نبودند، به **اسامه بن لادن** نزدیک بودند. بن لادن، اوایل 1979-80 زمانی که به جنگ افغانستان گام گذارد، نامش بر زبانها افتاد." [حکمتیار] زمانی که در پاکستان در تبعید بسر می برد گروهی از اسلامگرایان متعصب غرب ستیز از ملیت های گوناگون را به دور خویش گرد آورد که بعدها در جنگ افغانستان شرکت کردند؛ اسامه بن لادن و اعراب دیگری که داوطلبانه به جنگ رفتند، از آن میان بودند."

اینچنین، در افغانستان، صحنه برای برخوردی سرنوشت ساز میان ایالات متحده و اتحاد شوروی چیده شد. ایالات متحده به دنبال انقلاب ایران، پندار واهی ایجاد کمربند سبز اسلامی را ضد اتحاد شوروی پی گرفت و پاکستان، عربستان سعودی و مصر را به میدان کارزار در کوههای دوردست آسیای میانه کشاند. جهاد نا مقدس در افغانستان، صدها هزار تن از جهادیون را برانگیخت و سیل جنگجویان از سراسر جهان، بسوی

اردوگاههای جنگی در مرز پاکستان و افغانستان روان شد. ایالات متحده کمترین درکی از ماهیت نیروهایی که رهانیده بود، نداشت. چنانکه این نا آگاهی، مانع دولت ریگان برای گسترش جنگ افغانستان به داخل اتحاد شوروی و حتی تلاش برای کشاندن پای خمینی و ایران به جهاد آمریکایی نشد.

برگرفته از راه توده

www.ayenda.org